

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در تقریب سوم به استدلال به سیره‌ی عقلاء یا ارتکازات عقلانیه برای مراعات ترتیب بود که حاصل تقریب این شد که این سیره یا این ارتکاز امر محرز مسلم، از آن طرف در آیه‌ی مبارکه فرموده «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» (اعراف، 199) امر می‌فرماید به رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم که به مردم امر کن به عرف، عرف هم به معنای السیر الجمیلة العقلانیة است. عرف یعنی سیره‌های پسندیده‌ی عقلانی، امر به امر هم معنای آن امر به ذلک الامر است. پس این که خدای متعال به پیامبر امر می‌فرماید امر کن به مردم، یعنی در حقیقت خود خدای متعال دارد کأن امر می‌فرماید به مردم که به سیره‌های جمیل عقلانیه عمل کنید. اگر هم امر به امر را نگوئیم امر بذلک الامر است خب پیامبر حتماً امتثال این امر خدا را فرموده پس پیامبر امر فرموده و امر پیامبر هم بر هر چیزی واجب الاطاعة هست. بنابراین یجبُ عَلَینَا إِمَّا بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ إِمَّا بِأَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، این که به سیر جمیله‌ی عقلانیه عمل کنیم و من السیر الجمیلة العقلانیة مراعات ترتیب در هنگام امر و نهی است، در هنگام تربیت است، در هنگام هدایت ناس است. بنابراین این آیه‌ی شریفه به ضمیمه‌ی این سیره که موضوع درست کرد برای این آیه‌ی شریفه، دلیل بر وجوب مراعات ترتیب می‌شود بنابراین اطلاعات ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر که در آن‌ها مراعات ترتیب ذکر نشده با این دلیل تقیید می‌شود. این هم تقریب سوم.

س: استاد شما از آیه وجوب استفاده کردید «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» در صورتی که خذ العفو ... می‌فرماید خطاب به پیامبر است و وقتی می‌گوید عفو کن و این‌ها یک مقدار، یکی از مصادیق عفویش مثلاً یک نفر برای شما موجب دیه‌ای شد موجب قصاصی شد شما عفو کن در صورتی که مسلم بین ما هست که اگر یک نفر به ما یک خسارتی وارد کرد لازم نیست ما ببخشیم پس معلوم است این یک وظیفه‌ی اضافه برای پیامبر است و اختصاص به پیامبر دارد دیگر نمی‌توانیم این را بسط بدهیم نسبت به غیر و بگوئیم برای ما هم این قدر عفو و گذشت و امر به عرف و این‌ها برای ما هم واجب باشد.

ج: «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ»، و اعمل بالعرف که نفرموده یعنی مردم را امر کن به عرف، مردم را امر کن به عرف.

س: این اختصاص به پیامبر دارد.

ج: نه، آن دو تای آن مال خودشان است خذ العفو یعنی خودت، آن یکی بله، دو تای آن مال خود پیامبر است این سومی این است که باز مال پیامبر است ولی مفاد آن این است که به مردم امر کن، «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» یعنی و امرالناس بالعرف،

س: سیاق باید واحد باشد.

ج: یعنی چی باید واحد باشد؟

س: ...

ج: آن حرف دیگری است ایشان این را نمی‌گویند.

خب این‌ها را بحث می‌کنیم الان، این‌ها اول کار است حالا. اجازه بدهید وارد بحث بشویم.

خب آیا این استدلال تمام هست یا تمام نیست؟ وجوهی از مناقشات در این استدلال هست که باید بررسی بشود وجه اول این است که این که شما عرف را به معنای السيرة الجميلة العقلانية گرفتید لاشاهد علیه، هیچ لغوی‌ای و ادیبی به حسب تتبع فراوانی که شده چنین چیزی را ذکر نکرده، و این مَثَرٌ فَرَدَ به العلامة الطباطبائی قدس سره در تفسیر المیزان که عرف را به معنای السيرة الجميلة العقلانية بگیریم. با همه‌ی خصوصاتی که توی معنای سیره و این مضمون وجود دارد حالا تقاریر دیگری هم داریم که بعداً می‌گوییم استدلال به این آیه مجموعاً پنج تقریب دارد این تقریب که فعلاً داریم بحث از آن می‌کنیم برای استفاده‌ی از سیره است و الا تقاریر دیگری هم وجود دارد و ما قبلاً فراموش کردیم، به بعضی دوستان هم چند بار عرض کردم یاد می‌آورید که این را در سر جای خودش، استدلال به آیه هم بگوییم آن‌جا فراموش کرده بودیم حالا این‌جا تدارک می‌کنیم بعد از این که این تقریب تمام شد تقاریر دیگر آن را ذکر می‌کند.

پس اولاً ما در هیچ لغتی ندیدیم که عرف را به معنای السيرة الجميلة العقلانية معنا کرده باشند، بلکه عرف به معنای معروف، خیلی‌ها معنا کردند از لغویون، العرف هو المعروف، هر معنایی معروف دارد عرف هم همان معنا را دارد. امر به معروف می‌گوییم امر به عرف همان مثل امر به معروف می‌ماند مفادش به حسب این معنای‌ای که بسیاری از لغویین مثلاً ذکر کردند این است یا عرف به معنای هر کار خوبی است، هر کار خوب، حالا عقلی، شرعی، عقلانی، هر کار خوب.

س: مجمع البیان و تبیان سیره‌ی عقلانیة معنا کرده.

ج: مجمع البیان؟

س: یا مجمع لیان یا تبیان، خاطر من نیست.

ج: نه ظاهراً غیر از علامه کسی نگفته باشد. یعنی اطمینان دارم غیر از علامه کسی نگفته این مطلب را. فقط مال علامه است.

خب این اولاً که این ثابت نیست لااقل من عدم الثبوت، لغویین این را نگفتند یا اگر گفته باشند این در کنار معانی دیگر ذکر شده و هیچ دلیلی بر این نداریم که حتماً این معنا

مقصود باشد.

س: ... این معنای جامع عقلائی که فرمودید.

ج: حالا آن تقریب آخری است این معنا کرده سیره.

س: ...

ج: حالا صبر کنید می‌آید اجازه بدهید.

پس بنابراین این که به معنای سیره باشد به معنای این که یک چیزی که در خارج دأب مردم شده عمل مردم بر آن است که توی سیره این مأخوذ است این مطلب، این دلیلی ما بر این مسئله نداریم ثانیاً، این اشکال اول که کسی ممکن است این را بگوید و این اشکال فعلاً جوابی برای آن نداریم.

اشکال دوم و مناقشه‌ی ثانی در این بیان این است که این و امر بالمعروف، در سیاق دو امر مستحب واقع شده. آیه‌ی شریفه چه هست؟ آیه‌ی شریفه «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» مسبوق و ملحق است به دو امر استحبابی، خذ العفو، و همچنین و اعرض عن الجاهلین، به دو امر استحبابی، این وسط یهو یک امر وجوبی هست لااقل باعث می‌شود که این متوسط واقع شدن این و امر بالعرف، بین دو امر استحبابی ظهور در وجوب لااقل نداشته باشد یا مشکوک بشود. احراز نمی‌کنیم که این دالّ بر وجوب باشد با توجه به این سیاقی که وجود دارد این هم، این کلام هم ممکن است از آن تخلّص بجویم به آن چه که بارها عرض شد که محققین مخصوصاً متأخرین از محققین قائل هستند به این که وجوب، استحباب، این‌ها از حریم مفاد و مستعمل فیهِ هیئت امر خارج است، هیئت امر فقط دلالت بر چه می‌کند؟ بر بعث می‌کند اما این که وجوب یا استحباب، این‌ها به قرینه‌ی خارجیه فهمیده می‌شود به این معنا که اگر مولا به یک چیزی بعث کرد و مرخصی از مولا نرسید عقل حکم به این که باید بیاوری، یا حجت عقلائی است به تعبیر مرحوم امام که باید بیاوری، عقل می‌گوید بر مسلک محقق نائینی و من تبعه، حجت عقلائیه است بنابر مسلک مرحوم امام، اما نه وجوب جزو مدلول است، نه استحباب جزو مدلول است، در نواهی هم همین‌جور است. نه حرمت، نه کراهت، این‌ها جزو مدالیل نیستند. وقتی این‌جور شد پس سیاق واحد است همه دارد بعث می‌کند منتها ما برای عفو، یک مواردی از آن دلیل داریم که ترخیص است یک مواردی هم دلیل بر ترخیص است و در آن اعراض عن الجاهلین هم حالا فرض کنید دلیل داریم بر این که اعراض از جاهلین فرض کنید که واجب نباشد خب آن را هم دلیل داریم اما در «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» چه دلیل داریم؟ هر جای آن هم دلیل داشتیم خیلی خب، هر جای آن دلیل نداشتیم می‌شود عفو کنیم «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» به سیره‌های جمیلای عقلائیه عمل بکن، اگر یک‌جایی یک سیره‌ای باشد دلیل بر جواز عدم عمل به آن داشته باشیم خیلی خب، هر جا نداریم بعث داریم که، پس بنابراین باید تا مادامی که مرخص به دست ما نرسیده باید به این آیه عمل بکنیم و چون ترتیب بین مراتب امر به معروف و نهی از منکر، فرض این است که سیره‌ی عقلائیه بر آن هست مرخصی هم ما نداریم بر این که نباید مراعات کنیم. بنابراین اگر قبول کنیم آن مطلب را که مقصود از عرف سیره‌ی جمیلای عقلائیه است این اشکال مندفع است بنابراین مبنای، بله اگر کسی بگوید که جزء مدلول هست خب این جواب را نمی‌توانیم بدهیم اما در عین حال قد یقال که این در سیاق این واقع شده. آن قبلی در استحباب استعمال شده بعدی هم در استحباب استعمال شده؛ این سیاق اقتضاء می‌کند که این متوسط هم در استحباب

استعمال شده باشد. این هم مبنی بر این است که ما قرینه السیاق را بخصوص در قرآن بپذیریم، و این کبری محل اشکال هست همان‌طور که قبلاً هم گفتیم که نه سیاق دلیل نمی‌شود بر این که اگر در تلو و در اثنای استحباب، امری واقع شد نهی‌ای واقع شد بگوییم خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو، آن‌ها مستحب است این هم مستحب باشد. یک چنین دلیلی نداریم.

س: حتی یک آیه؟

ج: حتی یک آیه.

وحدت سیاق، این که گفته می‌شود وحدت سیاق قرینه است بر این جهت، این درست نیست کبروياً. فلذا دأب شارع است ابواب صلاة را نگاه کنید ابواب‌های دیگر را نگاه کنید جمع بین مستحبات و واجبات در کلام واحد می‌کند إفعال کذا، کذا، می‌گوید ادله‌ی صلاة را نگاه کنید کبر، إقرأ، بعد می‌فرماید أُقْنِت، بعد می‌فرماید صلوات بفرستید مثلاً در رکوع، بعد می‌گوید چه کن، بعد می‌گوید ... هم واجبات را می‌گوید و هم مستحبات را، کنار هم ذکر می‌کند.

س: روایت با قرآن. بیان روایت ...

ج: می‌گویم آن‌جا فضلاً عن الكتاب، کتاب خیلی بیان ... چون این‌ها ما نمی‌دانیم اصلاً نزول کتاب در سیاق واحد بوده به خصوص آیات، ممکن است بیست سال بین این آیه و آن آیه فاصله بوده حالا درست است که الان در کنار هم چیده شده اما عند النزول اصلاً شاید این‌ها کنار هم نبودند تا سیاق واحد بخواهد درست بکند پس بنابراین...

س: آیه‌ی واحدی جواب نمی‌شود؟

ج: در آیه‌ی واحد هم حتی ما نمی‌دانیم که این آیه‌ی واحد، مرهً واحده نازل شده شاید اول بوده «خُذِ الْعَفْوَ» ده سال دیگر فرموده که «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» باز دو سال دیگر فرموده «و اعرض الجاهلین» بعد پیامبر این‌ها را کنار هم چیده، به خاطر آن مصالحی که خودش می‌داند ما اصلاً جاهل هستیم نسبت به این که وجه این چینش و به این نحو چه هست؟ این‌ها فوق عقول ما هست و ما راهی به این‌ها نداریم مگر خودشان بیان بفرمایند.

س: آن چینشی که قرار بود پیدا کند آن چینشی است که به دست ما رسیده نه آن چینشی که به پیغمبر ...

ج: نه وقتی شما می‌دانی؟

س: هیچ‌جای قرآن حجت ندارد.

ج: وقتی شما می‌دانی، نه، فلذا در آیه‌ی تطهیر توی سیاق چه هست؟ شما می‌توانی این حرف را بزنی؟ نه، شما بگو نه پس اگر این‌جوری هست همان نقطه‌ی مقابل شما باید حرف‌شان درست باشد نه دیگر سیاق دلیل نمی‌شود.

س: ...

ج: هر جا باب علم را با باب اجتهاد ... باب اجتهاد واسع است. ببینید یک وقت یک‌جوری

هست که قرینیت می‌دهد اما مجرد این که در ردیف هم هستند نه، یک وقت روشن است راجع به فلان مطلب دارد صحبت می‌کند قرینیت عرفیه دارد اما یک وقت مجرد در کنار هم بودن. و اولاً ما سمعنا، چون خیلی معروف است دیگر این مطلب، که این کبری، کبرای ناتمامی هست من شیخنا الاستاد در روایت رُفع ما لایعلمون در بحث برائت است خب آن‌جا دارد رُفع ما لا یعلمون، در سیاق چه واقع شده؟ ما استکرها علیه، ما اضطروا الیه، آن‌ها مال چه هست؟ مال موضوعات خارجی هست مال شبهات موضوعیه است خب رُفع ما لا یعلمون هم می‌شود مال شبهات موضوعیه، چون آن‌ها هم مال شبهات موضوعیه است این هم می‌شود مال شبهات موضوعیه؟ یا نه رُفع ما لا یعلمون ... چون یکی از اشکالاتی که به حدیث رفع می‌شود برای استدلال به برائت در شبهان حکمیه این است که گفتند این در سیاق ما استکرها علیه و ما اضطروا الیه و این‌ها هست که آن‌ها مال شبهات موضوعیه است ما به حکم که اضطرار پیدا نمی‌کنیم موضوع خارجی است. و اضطرار و استکراه و این‌ها، همه مال این است. گفتند چطور آن مال شبهات موضوعیه است پس ما لایعلمون هم ما شبهات موضوعیه است خب آن‌جا یکی از جواب‌هایی که داده می‌شود این است که این چیزها باعث نمی‌شود. آن مال آن ما اضطروا الیه شده موضوعیت، ما استکرها علیه، شبهه‌ی موضوعیه است اما ما لا یعلمون چرا؟ ما اطلاق دارد هم شبهات موضوعیه را بگویید هم حکیمه را بگویید.

س: حاج آقا ما قرینه‌ی قطعیه بر خلاف داریم شما نامه‌ای را الان بخواهید برای دوست‌تان بنویسید امروز صبح یک تیکه از آن را می‌نویسید بعد از ظهر ...

ج: دیگر حالا نامه نمی‌نویسیم پیام می‌دهیم برای او.

س: ... بعد از ظهر دیگر حجت ندارد؟ ...

ج: بله؟

س: ... یک تیکه را امروز می‌نویسید تیکه‌ی بعدی را فردا می‌نویسید گیرنده‌ی نامه بگوید چون یک تیکه را حاج آقا امروز نوشته یک تیکه را فردا، ...

ج: اگر قرینه‌ای نباشد و من هم بتوانم حرف‌هایی بزنم هم واجب باشد و هم مستحب باشد خب و این دلیل پیدا کند که بعضی از آن‌ها مستحب است می‌تواند بگوید نه بقیه‌ی آن هم مستحب است؟ یک پدری نامه به فرزندش می‌نویسد می‌گوید فلان چیز را بفروش، پولش را برای من بفرست فلان چیز را فلان کار کن، فلان چیز را فلان کار کن، فلان کار کن، بعد قرینه اقامه شد که دو تا از این کارهایی که گفته، سه تا از این کارهایی که گفته الزامی ندارد انجام هم ندهد مهم نیست قرینه ... یعنی پدر حرفی نمی‌زند مستحب بوده از نظر پدر. این بچه همه را ترک کند می‌گویی آقا چرا؟ می‌گوید سه تا آن که مستحب بود وحدت سیاق می‌گفت بقیه‌ی آن هم مستحب است من انجام ندادم، قبول می‌کند از او؟ نه. می‌گوید خب این سه تا را فهمیدی مستحب است بقیه‌ی آن که دلیل بر استحباب نداشت چرا ترک کردی؟ وحدت سیاق که دلیل نمی‌شود که.

س: حاج آقا اصل ... صاحب تهذیب الاصول گفته که بعضی جاها ... همین آیه‌ی تطهیر را ایشان می‌فرمود سوره‌ی انسان بود ایشان می‌فرمود اصل ترتیب آیات بعضی جاها مجعول است یعنی اصلاً ما دلیل ...

ج: کی گفته چنین حرفی؟

س: همین آقای مؤمن. فیلم آن هم هست.

ج: بله خب حالا نظر شریف ایشان است ولی این را به امام بگویم عصبانیتش تا آسمان می‌رفت، قرآن یک چنین مطلبی در آن نیست که ما بگویم که یک کسی ...

س: ...

ج: کی آمده مجعول کی هست؟ بله مجعول پیامبر است اما یک شخص خارجی آمده تصرف در قرآن کرده، مجعول است آن را از آن‌جا برداشته گذاشته این‌جا؟

س: ...

ج: همان ترتیب هم همین‌جور است اصلاً و ابداً چنین حرف‌هایی را ننزید که این آیه در سوره‌ی دیگری بوده یک فردی غیر معصوم، غیر پیامبر، از آن‌جا برداشته گذاشته این‌جا، شده قرآن همگی مسلمانان. اصلاً این؟؟ پیدا نشود که در قرآن شریف چنین چیزی بوده همین است که بر پیامبر نازل شده آیات همین است زیاد ندارد، نقیصه ندارد، همین است که پیامبر ترتیب داده و فرموده است کتاب اصلی مسلمانان، این حرف‌ها را دیگر در آن نیاورید، این‌ها از واضحات و مسلمات است.

س: ...

ج: شما الان می‌دانید این چه جوری بوده؟ اصلاً کی گفتند این‌ها را؟ خبر نداریم ما که.

س: حاج آقا آیات مختلف دست است که این‌ها دور از ... بعداً کنار هم چیده شدند اما یک آیه را ما نمی‌توانیم بگویم دو کلمه از آن قبلاً بوده و دو کلمه‌ی آن چند وقت دیگر بوده

ج: بعضی جاها ممکن است بوده و الله العالم ما خبر نداریم.

خب و اما مناقشه‌ی ثالثه، مناقشه‌ی ثالثه این است که ...

س: خود حضرتعالی چند بار برای فهم ظهور آیات و روایت به سیاق استدلال کردید.

ج: جاهایی ممکن است که قرینیت پیدا بکند. اما مجرد این که آن هست نه، بله یک وقت روشن است که مثلاً یک کسی روشن است که می‌خواهد بگوید من آداب را می‌خواهم برای شما بگویم بعد شروع می‌کند چیزهایی گفتن، این‌ها را در سیاق هم، آداب دارد ذکر می‌کند این‌ها یک وقت قرینه وجود داشته باشد و الا همین که این‌ها را در کنار هم ذکر کرده و چیده مجرد این، این دلیل نمی‌شود.

س: حاج آقا یک تتبعی می‌خواهد که ببینیم ما در کلمات یک آیه هم واقعاً چنین چیزی داشتیم ...

ج: ممکن است دلیلی بر عدم آن نداریم. بنده دلیلی بر عدم آن ندارم، شما اگر پیدا کردید هدایت کنید من را هم.

س: اگر بخواهد ...

ج: نه، مثبت دلیل می‌خواهد نافی دلیل نمی‌خواهد، چون ما از اثبات آن می‌خواهیم نتیجه

بگیریم که باید احراز کنیم همین که نمی‌دانیم نمی‌توانیم از آن استفاده بکنیم.

و اما مناقشه‌ی سوم ...

س: روایات زیادی هست که این سیاق را نفی می‌کند. ...

ج: شما که ناصر هستید.

س: بله من ناصر هستم.

و اما ...

س: ...

ج: بله در قرآن شریف این‌جوری هست که گاهی همین «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، 1) که ما توی مکاسب این قدر به آن تمسک می‌کنیم کجا آمده؟ در چه سیاقی واقع شده؟ هیچ‌جا اصلاً، فعلاً حرف «أَوْفُوا بِالْعُقُود» زدن هست آن‌جا؟ ما نمی‌دانیم وجه این‌ها چه هست چه‌جوری هست.

و اما مناقشه‌ی ثلثه، مناقشه‌ی ثلثه این است که اگر شما این «وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ» را بخواهید بر وجوب حمل بکنید این تخصیص اکثر لازم است یا تخصیص کثیر لازم است، همه‌ی سیر جمیل عقلانیه واجب العمل نیست این همه سیر جمیل دارند عقلاء، واجب نیست عمل کردن به آن، بنابراین اگر بخواهیم حمل بر وجوب بکنیم باید تخصیص بزیم اما اگر حمل استحباب بکنیم، اگر حمل بر استحباب بکنیم تخصیص اکثر لازم نمی‌آید چون سیره‌های عقلانیه‌ای که واجب است به آن عمل بکنیم آن کم است حالا فرض کن آن‌ها تخصیص بخورد، یا حمل بر جامع بکنیم جامع بعث، که اگر حمل بر جامع کردیم چه حمل بر استحباب کردیم، یا حمل بر جامع کردیم دیگر هر کدام بخواهیم بفهمیم کدام واجب است کدام واجب نیست قرینه می‌خواهد آن وقت دیگر اثبات مدعا را نمی‌توانیم بکنیم خب فوقش این است که یک مستحبی است مراعات ترتیب کردن، اما وجوب ندارد پس آن اطلاعات ادله یر جایش می‌ماند فقیه باید بگوید بله مختاری، ولی مستحب است و اولی این است که ترتیب را مراعات بکنی، نکردی هم اشکالی ندارد. این هم مناقشه‌ی ثلثه.

س: استحباب دیگر قرینه نمی‌خواهد؟ اگر دال بر جامع باشد؟

ج: چرا آن هم قرینه می‌خواهد.

این هم مندفع است به همان جوابی که قبل دادیم این مبنی این حرف که بخواهد تخصیص اکثر بخورد یا کثیر بخورد مبنی بر این است که وجوب و استحباب و این‌ها جزو مدلول لفظ بشود اما اگر شما بگویید که جزو مدلول لفظ نیست خب تخصیص لازم نیست بخورد، دارد بعث می‌کند وجوبش و استحبابش را از بیرون می‌فهمیم از این که ترخیص داده یا ترخیص نداده. بنابراین این اشکال هم به این نحوه می‌توانیم مندفع بدانیم آن را، مناقشه‌ی دیگری که باز در مقام هست این است که یک قاعده‌ای است که می‌گویند، متعلّق فعل، فعل را روشن می‌کند از باب نمونه و مثال عرض بکنم «قال الشيخ الاعظم الفعل الخاص يصير مخصّصاً لمتعلّقه العام» فعل خاص متعلّق عامش را تخصیص می‌زند و معلوم می‌کند که چه مقصود است «كما في قول القائل لاتضرب احدا» احد چه هست؟

عام است حیّ را شامل می‌شود میت را هم شامل می‌شود اما چون لاتضرب که فعل باشد فعل خاص است این قرینه می‌شود که از آن احد چه مقصود است؟ احیاء مقصود است ولو احد خودش شامل میت هم می‌شود شامل حیّ هم می‌شود ولی فعل خاص باعث می‌شود که معلوم بکند که متعلّق آن چه مقصود است فلذا این جا احد می‌شود حیّ، حالا در مانحن فیه ... «وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ» این عرف فرض کنید همین سیر جمیله مقصود باشد، سیر جمیله‌ها بعضی از آن‌ها الزامی هست واجب است بعضی از آن‌ها واجب نیست حسن است مستحب است این «وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ» چون امر دارد می‌گوید، دستور بده فرمان بده به عرف، این که پیامبر بخواهد فرمان بدهد دستور بدهد به عرف، به مستحبات دستور بدهد؟ فرمان بدهد؟ به محسنات فرمان بدهد یا دستور بدهد؟ یا نه، دستور بدهد به آن عرف‌هایی که واجب است، به عرف واجب دستور بدهد. پس بنابراین به قرینه‌ی این که فعلی که تعلّق گرفته است به عرف، آن فعل ناچار باید ... آن فعل چه هست؟ دستور دادن، امر کردن، وادار کردن، به قرینه‌ی آن باید عرف را چه معنا کنیم؟ ولو فرضنا که معنای آن السیرة الجمیلة العقلانیة باشد، باید سیره‌ی جمیله‌ی عقلانی‌ه‌ی مُلزمه معنا بکنیم آن هم ملزمه‌ی شرعی، و وقتی این‌طور معنا شد خب تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه آن می‌شود ما الان نمی‌دانیم این سیره واجب است یا نه، مقتضای اطلاقات این است که واجب نیست. مقتضای اطلاقات این است که ترتیب لازم نیست انجام بدهیم. پس بنابراین در این جا هم چون مفاد به قرینه‌ی «وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ» متعلّق که آن عرف باشد مخصّص می‌شود به عرف‌های لازم المراعات شرعاً، وقتی عرف‌های لازم المراعات شد بنابراین تمسک به این آیه‌ی شریفه برای مراعات ترتیب می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه دلیل، چون اول کلام است که این لازم المراعات هست یا نه؟ بلکه مقتضی الاطلاقات این است که لازم المراعات نیست. این هم مناقشه‌ی دیگری است که در مقام ممکن است بشود.

س: ...

ج: نفهمیدم درست چه می‌فرمایید شما؟ حالا من وقتی عینک نمی‌زنم دور را نمی‌بینم بعد حرف‌ها را هم گاهی متوجه نمی‌شوم. حالا اگر می‌خواهید تکرار بفرمایید.

س: عرض می‌کنم که اگر بفرمایید این جور یعنی از متعلّق کشف می‌کنیم که آن امر چه جوری هست ...

ج: نه از چی؟ از فعل می‌فهمیم متعلّق چه هست.

س: همان فعل ... جاهایی که امر خورده به کارهایی که آن کارها خودش مستحب است شما می‌فرمایید نه این جا چون امر ...

ج: این جا روشن است چون جور دیگر نمی‌شود معنا کرد. این جا قرینیت پیدا نمی‌کند چون جور دیگر نمی‌شود معنا کرد. بله همان جا هم بله، صبیان، همان جا، همان جا هم یک مخصّصی دارد صبیان، شیرخواره صبیان است هفت هشت ساله هم صبیان است، ده ساله هم صبیان است تا بالغ بشوند همه‌ی این‌ها صبیان هستند. وقتی می‌گوید «و امر صبیانک بالصلاة» یعنی شیرخواره‌ها را هم امر بکن؟ با این که صبیان اعم است اما به قرینه‌ی فعلی که تعلّق به آن گرفته معلوم می‌شود که صبیان ممیّز مقصود است نه صبیان غیر ممیّز، آن جا هم همین جور است.

س: استاد ببخید مستحباتی که سنگین است بر عرف، به قرینه‌ی این که مثلاً این‌جا سخت بوده بر مردم که بخواهند عفو بکنند این‌جا برای این که سیره بکند، باب بکند، امر بکند به این که آقا مشی من عفو است شما هم مشی‌تان به عفو باشد بر قاتلین؟

ج: بله.

س: لذا اعم می‌شود.

ج: آن که مال مردم نیست که بابا ...

س: ...؟

ج: خذ العفو که مال خودشان است.

س: ...

ج: آن که به مردم نفرموده که بگو، آن دستور به خود پیامبر است که خذ العفو، نفرموده و امر بالأخذ بالعفو، این که نفرموده خذ العفو، خودت، اما این‌جا را فرموده «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» و امر یعنی دیگران را امر کن به عرف.

خب دو تا جواب این‌جا از این مناقشه‌ی اخیر، دو تا جواب ممکن است که داده بشود جواب اولی جوابی است که سابقاً داشتیم از محقق خوانساری در جامع المدارک، ایشان فرمود که چه اشکالی دارد که ما بگوییم امر به مستحبات و امر به ترک مکروهات و این‌ها واجب است، درست است آن مستحب واجب الاتیان نیست ولی خدا می‌گوید امر به آن بکن، چرا؟ برای این که این‌ها متروک نشود توی جامعه، مهجور نشود حالا امر بکن، حتی به مستحبات هم امر بکن، ولی چون مستحب است بر آن مأمور لازم نیست که انجام بدهد می‌تواند ترک بکند اما این که ما امر بکنیم، می‌گوید آقا نماز شب بخوان، بگوییم نافله‌ی ظهر بخوان، بر ما واجب باشد چه اشکالی دارد؟ فلذا ایشان در آن مسئله‌ی آن ابتدای کتاب امر به معروف و نهی از منکر، که بحث شد در موضوع که این معروف است که می‌گوید این معروف فقط واجبات است یا مستحبات را هم شامل می‌شود؟ محاسن عقلیه را هم شامل می‌شود؟ آن‌جا خیلی‌ها گفتند نه مستحبات را شامل نمی‌شود محاسن عقلیه‌ی غیر واجبه را شامل نمی‌شود امر به معروف که واجب است فقط به واجبات واجب است که ما امر بکنیم محقق خوانساری فرمود که نه، ادله اطلاق دارد ما مخصصی برای این نداریم آن حرف‌هایی که آن‌جا زده شد که نمی‌دانم زیادت فرد بر اصل لازم می‌آید این‌ها را هم جواب دادیم اگر کسی آن مینا را قائل بشود می‌گوید چه عیبی دارد ما باید امر به معروف بکنیم یعنی به مستحبات هم امر بکنیم. پس این قرینه نمی‌شود.

س: این ترتیب ثابت نمی‌شود.

ج: بله حال این.

س: این اشکال بود که ترتیب را می‌خواست قائل شود چطور امر واجب می‌شود.

ج: بله امر واجب می‌شود درست است.

س: اما ترتیب ثابت نمی‌شود.

ج: درست این درست، ولی این

ثانیاً این اشکال جواب آن این است که همین مبنایی که امروز گفتیم که آن استحباب و وجوب و این‌ها که جزو مدلول نیست حتی ماده‌ی امر هم همین‌جور است هم صیغه‌ی امر وجوب و این‌ها جزو آن نیست هم ماده‌ی امر نیست. پس و امر، یعنی امر کن، امر یعنی بعث کن، منتها صیغه‌ی إفعال مال نسبت بعثیه هست معنای حرفی است ماده‌ی امر مال بحث اسمی هست.

س: ...

ج: امام معصوم را می‌فرمایید؟

س: حضرت امام را عرض می‌کنم.

ج: نه پس بنابراین امام غیر معصوم بفرماید که حجت است امام معصوم بفرماید دیگر حجت است این حرف قطعی است. ولی امام غیر معصوم خودش رضوان‌الله علیه توی درس اگر کسی اشکال نمی‌کرد حرف نمی‌زد ایشان اشکال می‌کردند که این‌جا مگر مجلس روضه هست که همه گوش بکنند؟ حرف باید بزنند ولی به اندازه البته، نه این که ...

خب پس اگر ما گفتیم که در ماده‌ی امر هم وجوب جزو آن نیست بلکه برای بعث است آمرُکم مثلاً بصلاة اللیل، مجاز نیست، آمرُکم بالنوافل اللیلیه، مجاز نیست، آمرُکم بغسل الجمعة مجاز نیست که بگوییم توی آن وجوب خوابیده این‌جاها چون وجوب نیست مجازاً استعمال می‌شود.

س: حاج اگر معصوم امر به نماز شب بکند چی؟ باید بگوییم نماز شب مستحب است؟ یک معصومی امر به نماز شب می‌کند مثلاً به زراره می‌فرمایند نماز شب بخوان این امر ...

ج: اگر امر شرعی دارد می‌فرماید یعنی همان امر شرعی را دارد می‌فرماید بله، جایز التَّرك است اما اگر نه بما اللهُ مثل پدر، پدر به فرزندش می‌گوید نماز شب بخوان، امام علیه السلام بما اللهُ وَلِيُّنا نه بما اللهُ مَبِينُ الشَّرِيعه، بما اللهُ وَلِيُّنا که اطاعتش واجب است بگوید آقا تو نماز شب بخوان، بله واجب است که بخوانی، اما وقتی هم که می‌خواهیم نماز شب بخوانیم باید اگر قصد وجه خواستیم بکنیم قصد وجوب بکنیم یا قصد استحباب؟ این بحث فقهیه، مثل نذر است که اگر کسی نذر کرد نماز شب بخواند وقتی می‌خواهد اگر قصد وجه کند باید نیت وجوب بکند یا استحباب؟ این‌جا هم بین فقها اختلاف است که آیا این وجوب نذر سرایت می‌کند آن نماز منظوره می‌شود واجب؟ یا نه، فقط وفای به نذر واجب است آن به استحباب خودش باقی هست قصد استحباب باید بکند. این مسئله فقهیه در جای خودش.

پس بنابراین این‌جا هم این تخلص از این اشکال این است که آقا این در وجوب استعمال نشده در اصل بعث استعمال شده پس نسبت به همه تعلق می‌گیرد. آن‌جایی که ما دلیل بر جواز ترک داریم خیلی خب، آن‌جایی که نداریم باید چکار کنیم؟

این راجع به این مسئله، تقاریب آخر ان شاءالله فردا.

و صلى الله على محمد و آل محمد.